

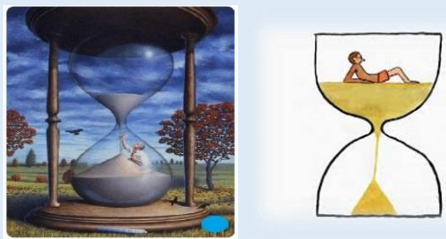


فارسی هفتم درس هشتم «زندگی همین لحظه هاست»



۰۸۳۰ ۴۷۴ ۰۹۱۲

هسین امینیان

شتاب: تُند، سرعت، با عجله روز، ماه، سال: مراعات نظیر روز: تکرار	زندگی مجموعه‌ای از روزها و ماه‌ها و سال‌هاست؛ روزهایی که به شتاب می‌گذرند و هرگز باز نمی‌گردند.
وقت: زمان بدون تردید: بدون شک، بی گمان گران بهاتر: ارزشمند، مهم صرف وقت: گردش روزگار دقایق: دقیقه‌ها، زمان‌ها تلف شده: هدر رفته وقت طلا است: تشبیه را، با: جناس ناهمسان اختلافی طلا، وقت، با، است: تکرار می توان، نمی توان: تضاد	می‌گویند وقت طلاست ولی بدون تردید وقت از طلا گران‌بها تر است؛ زیرا با صرف وقت می‌توان طلا به دست آورد ولی دقایق تلف شده را با طلا نمی‌توان خرید. 
گویی: انگار، مثل اینکه قرن‌ها: سال‌ها دل آزرده: آزرده دل، رنجیده، محزون، دلشکسته زیر و رو: بالا و پایین، جستجو دل آزرده: کنایه از غمگین شدن زیر و رو: کنایه از گشتن وقت، تلف: تکرار	چه بسیارند آنانی که وقت خود را بیهوده تلف می‌کنند. گویی قرن‌های طولانی در این جهان زندگی خواهند کرد. اگر پولشان گم شود، دل آزرده می‌شوند و در جست‌وجوی آن، دنیا را زیر و رو می‌کنند اما هرگز از تلف شدن وقت خویش نگران و ناراحت نمی‌شوند.
حقیقی: واقعی تعیین: مشخص شناسنامه: کارت شناسایی، سجل زیستن: زندگی کردن فرصت: زمان، وقت ما، با: جناس ناهمسان اختلافی زیبا: تکرار	عمر حقیقی را، شناسنامه ما تعیین نمی‌کند. زیستن و زندگی زیبا، تنها همان فرصت‌هایی است که با رفتارهای زیبا و کارهای بزرگ می‌گذرد. 

اسکندر: پادشاه بخش مقدونیه در یونان باستان بود اثنا: هنگام، زمان، حین، خلال، ضمن، میانه گورستان: قبرستان حیرت: تعجب حیات: زندگی صاحبان قبور: مردگان حک شده: کنده کاری شده تجاوز: بیشتر، تعرض، دراز دستی، بیش از اندازه که، به - در، بر: جناس ناهمسان اختلافی	می‌گویند، اسکندر در اثنای سفر به شهری رسید و از گورستان عبور کرد. سنگ مزارها را خواند و به حیرت فرو رفت؛ زیرا مدت حیات صاحبان قبور که بر روی سنگ‌ها حک شده بود، هیچ‌کدام از ده سال تجاوز نمی‌کرد. 
پیش خواند: صدا زد گوارا: خوشمزه، نوشین، خوشگوار نظر: دید، نگاه، فکر می‌نگریم: نگاه می‌کنیم خفتن: خوابیدن حداکثر: بیشتر از قسمت: بخش اعظم: بزرگ غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی سپری: طی، گذر پنج، شش: مراعات نظیر	یکی از بزرگان شهر را پیش خواند. به او گفت: «شهری به این صفا، با هوای خوب و آب گوارا، چرا زندگی مردمش چنین کوتاه است؟» آن مرد بزرگ پاسخ داد: «ما زندگی را با نظری دیگر می‌نگریم، زندگی به خوردن و خفتن و راه رفتن نیست. اگر چنین باشد، ما با حیوانات تفاوتی نداریم. زندگی حقیقی آن است که در جست‌وجوی دانش و یا کار مفید و سازنده بگذرد. با این قرار، هیچ‌کس بیش از پنج و شش و حداکثر ده سال زندگی نمی‌کند؛ زیرا قسمت اعظم عمر به غفلت سپری می‌شود».
فرصت: زمان، وقت دریابد: بفهمد، درک کند افکندن: انداختن امروز، فردا: تضاد از دست رفته: کنایه از نابود شدن 	کسی در زندگی موفق است که اکنون و فرصت حال را دریابد و همیشه فکر کند که بهترین فرصت من امروز است. امروز را به فردا افکندن و به امید آینده نشستن، کار درستی نیست. همچنان که امروز را به یادآوری گذشته‌های از دست رفته، گذراندن و افسوس خوردن نیز شایسته نیست. خیام شاعر بزرگ ایرانی گفته است: 

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن از آنچه که گذشته هرگز یادی از او نکن و آینده ای که نیامده است بی تابی نکن مفهوم بیت: افسوس خوردن	دی: دیروز، گذشته گذشت: رفت فردا: مجاز از آینده دی، فردا: تضاد
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن پایه و اساس زندگی را بر آینده و گذشته قرار نده. زمان حال را دریاب و عمرت را هدر نده. مفهوم بیت: فرصت مناسب از زندگی	نامده: آینده بنیاد: پایه، اساس عمر بر باد دادن: کنایه از تباه و نابود کردن نامده، گذشته: تضاد
آیا منظور از خوش بودن در این شعر، خنده‌های بی‌هوده و خوش‌گذرانی و به قول بعضی، الکی خوش بودن است؟ «نه»؛ خوشی واقعی، دل‌های دیگران را شاد کردن، گره از کار دیگران گشودن و با دیگران خندیدن است که خدا دوستدار کسانی است که شادی‌های خود را با دیگران تقسیم و غم را از دل دیگران منها می‌کنند.	بی‌هوده: بی فایده، عبث، یاهو، دروغ قول: سخن، گفتار، کلام منها: کم، کاستن دل: مجاز از وجود انسان گره از کار کسی گشودن: کنایه از حل کردن مشکلی دل کسی را شاد کردن: کنایه از خوشحال کردن دل، دیگران، شاد: تکرار تقسیم، منها: مراعات نظیر شادی، غم: تضاد خنده، خندیدن: اشتقاق
می‌گویند: قدر وقت را بدانید و دقایق گران‌بها را بی‌هوده از دست مدهید. مقصود این نیست که دائماً در کوشش و اضطراب باشید و راحت و آرام بر خود حرام کنید. ساعاتی که در مصاحبت دوستان می‌گذرد یا برای گردش و ورزش و بازی‌های تفریحی مصرف می‌شود، در ردیف اوقات تلف شده نیست.	دقایق: لحظات، زمانه‌ها گران‌بها: ارزشمند دائماً: همیشگی، پیوسته، همیشه اضطراب: آشفتگی، بی تابی مصاحبت: همنشینی اوقات: روزگار، دوران تلف شده: هدر رفته راحت و آرام بر خود حرام کردن: کنایه از بی قراری و تکاپو بودن
وقتی زیبایی‌های آفرینش را می‌بینیم، وقتی سبزه‌ها، گل‌ها، درختان، آسمان آبی یا پر ستاره را با شگفتی و عجاب مرور می‌کنیم و یا بر ساحل دریا، یا رودخانه می‌نشینیم،	عجاب: تعجب، شگفتی مرور: یادآوری، مطالعه سبزه، گل، درخت - آسمان، ستاره: تناسب ساحل، دریا، رودخانه: مراعات نظیر یا تناسب

تلف: هدر جزء: بخش مخصوصاً: به ویژه تأمل: اندیشه، اندیشیدن عبرت: پند، اندرز، درس	وقت خود را تلف نکرده ایم. اینها جزء زندگی است مخصوصاً اگر با تأمل و فکر و عبرت همراه باشد.
جز: مگر، به غیر غصه: غم و اندوه اندوه: ناراحت، غصه فرصت ها مثل گذشتن ابرها: تشبیه نهج البلاغه: نهج البلاغه کتابی شامل خطبه ها، سخنان و نامه های حضرت علی (ع) می باشد که توسط سید رضی در قرن چهارم هجری قمری جمع آوری شده است. نهج البلاغه: راه و روش بلاغت	زندگی، همین لحظه هاست و از دست دادن فرصت ها جز غصه و اندوه چیزی همراه ندارد. این سخن زیبای نهج البلاغه، یادمان باشد: «فرصت ها مثل گذشتن ابرها می گذرند، فرصت های خوب و عزیز را دریابید». 

عباس اقبال آشتیانی

تاریخ ادبیات:

 عباس اقبال آشتیانی	عباس اقبال آشتیانی: تاریخ دان، ادیب، نویسنده، بنیانگذار روش نگارش تاریخ التقاطی و جزو پایه گذاران مقاله نویسی نوین در ایران. عباس اقبال آشتیانی فرزند محمدعلی آشتیانی در سال ۱۲۷۵ خورشیدی در آشتیان زاده شد. تألیفات شرح حال عبدالله بن مقفع خاندان نوبختی تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافیا تاریخ ایران بعد از اسلام مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی میرزا تقی خان امیرکبیر تاریخ جواهر در ایران قابوس و شمشیر زیاری تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه تاریخ مغول، جلد اول از تاریخ مفصل ایران
--	--

خودارزیابی

۱- چرا می‌گویند «وقت از طلا گران‌بها تر است»؟

زیرا با صرف وقت می‌توان طلا به دست آورد ولی دقایق تلف شده را با طلا نمی‌توان خرید.

۲- منظور از «عمر حقیقی را شناسنامه ما تعیین نمی‌کند» چیست؟

منظور آن است که به طور مفید و حقیقی چه قدر انسان در جست‌وجوی دانش یا کار مفید و سازنده بوده، زیرا قسمت اعظم عمر به غفلت سپری می‌شود.

۳- پیام اصلی درس چیست؟

استفاده درست از زمان و لحظه‌ها به بهترین صورت

دانش زبانی

نکته

به این جمله‌ها توجه نمایید و درباره آنها گفت‌وگو کنید.

- علی کفش‌های جدیدش را پوشید.

- کشاورزان گندم را کاشتند.

- شاگردان خوشحال شدند.

- هوا سرد است.

- مریم معلم مدرسه بود.

چنان که ملاحظه می‌کنید فعل جمله اول و دوم انجام کاری را نشان می‌دهند (کار پوشیدن و کاشتن)، اما فعل‌های جمله‌های سوم، چهارم و پنجم وقوع کاری را نشان نمی‌دهند بلکه تنها برای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به کار می‌روند. مثلاً در جمله سوم «خوشحالی» به شاگردان و در جمله چهارم «سردی» به هوا نسبت داده شده است.

به فعل‌هایی مانند «شد»، «است» و «بود» که برای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به کار می‌روند، فعل «اسنادی» می‌گویند.

نکته: فعل‌های اسنادی همگی جمله را سه جزئی گذرا به مسند می‌سازد.

منظور از سه جزئی چیست؟ اجزای اصلی نقش کلمه در جمله اسنادی را که نقش «نهاد، مسند، فعل» را داشته باشند را سه جزئی گذرا به مسند گویند.

- هنگام نوشتن فعل‌های ماضی سوم شخص جمع، مراقب باشیم که آنها را به شکل صحیح نوشتاری بنویسیم، مانند: «خوردند» به جای «خوردن»

- کلماتی مانند عیسی، موسی، مصطفی و ... باید به همین شکل نوشته شوند؛ هرچند تلفظ آنها متفاوت از شکل نوشتاری آنهاست.

کارگروهی

۱- چه کنیم تا از ساعات عمر بهتر استفاده کنیم؟

گفت و گو کنید. با برنامه ریزی بهینه برای کلیه ساعات در جهت هدف مشخص می توان از ساعات عمر به بهترین نحو سود برد.

۲- برداشت خود را از تصویر زیر در گروه بیان کنید.



نوشتن

۱- سه جمله از متن درس بنویسید که در آنها فعل «اسنادی» به کار رفته باشد.

قلب، مهمان خانه نیست.

دیگر انتخاب کردن بس است.

وقت از طلا گران بها تر است.

امروز را به فردا افکندن و به امید آینده نشستن، کار درستی نیست.

۲- ده واژه از متن درس بنویسید که ارزش املائی داشته باشند.

در اثنای سفر	صاحبان قبور	فکر و عبرت	دقایق تلف شده	غفلت
اضطراب	دل آزرده	اندوه	تأمل و فکر	دائماً

۳- در هر جمله یک غلط املائی وجود دارد؛ آنها را پیدا کنید و به شکل درست بنویسید.

- اسکندر سنگ مزارها را خواند و به **هیرت** فرو رفت. **حیرت**

- مدت **حباط** صاحبان قبور از ده سال تجاوز نمی کرد. **حیات**

- **مجتبا** در درس هایش بسیار پیشرفت کرده است. **مجتبی**

سفرنامه اصفهان

روان خوانی



درست یادم هست، شبی که قرار بود روز بعدش بروم اصفهان، از **دل شوره** و خوشحالی **خواب به چشمم نیامد**. هی لای کتاب جغرافی‌ام را باز می‌کردم و آنجایی که از اصفهان و آثار تاریخی، رودها، کوه‌ها، جمعیت، آب و هوا، محصولات کشاورزی، کارخانه‌ها، صنایع دستی، مرداب گاوخونی و قالی بافی و قلم زنی روی نقره، نوشته شده بود، قشنگ می‌خواندم و **از بر** می‌کردم.

دانش زبانی: **دل شوره**: نگرانی، اضطراب، استرس / **از بر**: حفظ

دانش ادبی: **دل شوره**: کنایه از بی قرار بودن / **خواب به چشم نیامدن**: کنایه از نفوابیدن، بیدار بودن

عین وقتی که می‌خواستم امتحان بدهم، نقشه ایران را زدم به دیوار اتاق. اصفهان را رویش پیدا کردم و با انگشت و نگاهم، از روی راه نقشه، از کرمان حرکت کردم و به رفسنجان و یزد و اردکان رسیدم و گذشتم و اصفهان پیاده شدم. موقع حرکت از روی نقشه و گذشتن از پیچ و خم‌های جاده و سربالایی‌ها **یواشکی** برای خود گاز می‌دادم و با **لب و لوچه و زبانم** صدای کامیون درمی‌آوردم که **یک هو، بی بی از کوره در رفت و دادش بلند شد**:
- «**بسه** دیگه، بیا بگیر بخواب، صبح هزار جور کار داری».

دانش زبانی: **عین**: اصل، مشابه / **یواشکی**: به آرامی / **یک هو**: یک دفعه / **بسه**: کافیه

دانش ادبی: **از کوره در رفتن**: کنایه از عصبانی شدن / **دادش بلند شد**: کنایه از فریاد کشیدن / **لب، لوچه، زبان**: تناسب

و من عین خیالم نبود. همان جور تو حال و هوای اصفهان بودم و از عمارت عالی قاپو و منارجنبان و چهل ستون تعریف‌ها می‌کردم و عکس‌های توی کتاب را نشان می‌دادم، تا اینکه از زبان افتادم و دیدم بی بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را خواب می‌بیند. من هم نرم نرمک روی کتاب جغرافی خوابم برد.

دانش زبانی: همان جور: همان طور / عمارت: بنا، ساقتمان / نرم نرمک: آرام آرام
دانش ادبی: عین خیالم نبود: کنایه از توفه نداشتن / حال و هوا: مبارز از فکر / از زبان افتادم: کنایه از فسته شدن، بی حال شدن / هفت پادشاه در خواب دیرن: کنایه از خواب سنگین

بی بی وقت نماز صبح، بیدارم کرد. برایم بار و بندیل بست. من هم بیکار ننشستم، ناشتایی خورده و نخورده، پریدم رو چرخ و هرچه قوم و خویش و دوست و همسایه داشتم، خبر کردم که می‌خواهم بروم اصفهان. هرکس هم خانه نبود، برایش روی کاغذ می‌نوشتم که: «اینجانب مجید، چون به طور ناگهانی عازم اصفهان می‌باشم، از شما و خانواده محترم تان خداحافظی می‌کنم. اگر بدی، خوبی از ما دیدید حلالمان کنید». و از زیر در خانه می‌انداختم تو.

دانش زبانی: بار و بندیل: اسباب و اثاثیه / ناشتایی: غذایی که صبح می‌خورند / قوم و خویش: بستگان، فامیل
عازم: رهسپار، راه
دانش ادبی: پریدم: مبارز از سوار شدم / فوبی، بدی: تفاد

تا الله اکبر ظهر، یک دم آرام نگرفتم، در تک و دو بودم و شهر را پر کردم که: «دارم می‌روم اصفهان».

از کتاب فروشی دم بازار یک دفترچه صدف‌برگ کاهی خریدم و با قلم نی، خیلی خوش خط و درشت، روی جلدش نوشتم «سفرنامه اصفهان» و پایینش، ریزتر، نوشتم: «به قلم مجید» و گنبد و گلدسته‌ای زیرش کشیدم. بعد، بالای صفحه اول نوشتم: «تقدیم به مادر بزرگ عزیز و اکبر آقا شوهر که برای رفتن اینجانب به اصفهان زحمت بسیار کشیدند».

دانش زبانی: یک دم: یک لحظه / تک و دو: دویدن / دم بازار: کنار بازار / شوهر: راننده
دانش ادبی: شهر: مجاز از مردم شهر

بعد از ظهر بی بی از زیر آینه و قرآن ردم کرد. کامیون حاضر بود و من سفرنامه و کتاب جغرافیا را زدم زیر بغلم و رفتم بالا، بغل دست اکبر آقا و شاگردش نشستم. کامیون راه افتاد. همین که از دروازه شهر بیرون رفتیم، قلم را از جیبم درآوردم و سفرنامه را باز کردم و نوشتم: «حدود سه ساعت از کرمان به سوی اصفهان حرکت کردیم. هم اکنون بنده در اتاق جلوی ماشین آقای اکبر آقا نشسته‌ام. سرتاسر بیابان را نگاه می‌کنم که یک دانه علف و یک درخت در آن یافت نمی‌شود. تا چشم کار می‌کند، شن است. از دور کوه‌ها و تپه‌ها را مشاهده می‌کنم که قهوه‌ای و خاکستری می‌باشند».

دانش زبانی: ردم کرد: عبور داد، گذرانند / بغل دست: کنار / سرتاسر: تمام، همه
دانش ادبی: زد: مبارز از گرفتیم / قلم، نوشت: مراعات نظیر / بیابان، شن - کوه، تپه: مراعات نظیر

اکبر آقا آدم خوبی است. ماشین را خوب می‌راند. هم اکنون دارد آواز می‌خواند. صدایش خوب نیست اما به دل می‌نشیند و بهتر از صدای ماشین و هوهوی باد است. این شعر را مرتب می‌خواند و به نظرم شعر دیگری بلد نیست.

دانش زبانی: **بلد نیست**: یاد ندارد

دانش ادبی: **به دل نشستن**: کنایه از راضی بود، فوشایند بودن

به دریا **بنگرم** دریا تو بینم
به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
نگاه کنم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا تو بینم

قد زیبا

صحرا

دانش ادبی: **دریا، صحرا، تو، بینم، به**: آرایه تکرار / **هر، در**: بناس ناهمسان افتلاقی / **کوه، دشت**: مراعات نظیر

نشان قامت رعنا به کوه و در دشت: تشبیه

شاگردش که هم اکنون دارد چرت می‌زند، چنین به نظر می‌آید که آدم بداخلاقی است.
من از حالا دارم بوی اصفهان را می‌شنوم».

تند و تند می‌نوشتم. اکبر آقا هی روی دستم **کله می‌کشید** که ببیند چه می‌نویسم. نتوانست **طاقت** بیاورد، بالأخره پرسید: «بینم دایی، چی داری می‌نویسی، نکنه داری برای بی بی ات کاغذ می‌نویسی، غصه نخور، خودت زودتر از کاغذت برمی‌گردی!».

گفتم: «هرچی می‌بینم، می‌نویسم، **می‌خوام** وقتی برگشتم کتابش کنم، کتاب را هم تقدیم کردم به شما و بی بی».

پوزخندی زد و گفت: «ای بابا، دلت خوشه، کتاب بنویسی که چی بشه؟ برو دنبال یه تگه نون، دایی!».

دانش زبانی: **کله**: سر / **طاقت**: تمهل / **می‌فوام**: می‌فواهم / **پوزخند زدن**: تبسم با تمسخر

دانش ادبی: **بوی می‌شنوم**: آرایه حس آمیزی / **کله کشیدن**: کنایه از زیر پشیمی نگاه کردن

زد تو ذوقم اما از رو نرفتم. نوشتم و نوشتم تا هوا تاریک شد و چشم‌هام خط‌ها را ندید. شب توی قهوه خانه‌ای کردیم. زیر نور چراغ دستی قهوه‌چی **سفرنامه‌ام** را باز کردم و نوشتم: «شب به قهوه خانه‌ای وارد شدیم که بالای شهر رفسنجان است و...». از اکبر آقا پرسیدم: «کی به اصفهان می‌رسیم؟» گفت: «هر وقت خدا خواست».

دانش زبانی: **بیتوته**: اقامت

دانش ادبی: **تو ذوق کسی زدن**: کنایه از برقلا ف میل کسی حرف زدن / **از رو نرفتن**: کنایه از بی خیال شدن / **سفرنامه**: میاز از دختر سفرنامه

دو روز و دو شب تو راه بودیم. شب دوم، **دم دمای سحر** به اصفهان رسیدیم. وارد اصفهان که شدیم، **دل‌م بنا کرد** به پرپر زدن.

دانش زبانی: **دم دمای سحر**: نزدیکی صبح

دانش ادبی: **دل**: میاز از وجود / **پرپر زدن**: کنایه از فوشال بودن / **دل بنا کردن**: پیزی: کنایه از فواستن پیزی

می خواستم راه بیفتم و همان وقت همه جای اصفهان را ببینم و بگردم و سفرنامه‌ام را تمام کنم اما، از **بخت** بد، هوا حسابی تاریک بود و از آن بدتر تعمیرگاهی که قرار بود کامیون ما را تعمیر کند، بیرون شهر بود. از خیابان‌های خلوت **رد شدیم**. تعمیرگاه بسته بود و ما همان پشت در ایستادیم تا صبح بشود. اکبر آقا و شاگردش گرفتند و تخت خوابیدند اما مگر من خوابم می برد؟ آفتاب که درآمد، رفتم سراغ اکبر آقا که تو اتاقک جلوی کامیون خوابیده بود. با ترس و لرز و خجالت بیدارش کردم تا بلند شود و با هم برویم اصفهان را بگردیم. اکبر آقا، همان جور که چشم‌هایش را می مالید، با اوقات تلخی گفت: «مگر تو خواب نداری؟»

گفتم: «آقا، اینجا اصفهانه ... چطور آدم می تونه بخوابه؟ ... اینجا پر از چیزهای دیدنی، مسجد شیخ لطف الله، چهارباغ، چهل ستون و...».

پرید میان حرفم که: «چه غلطی کردیم تو را آوردیم. اگر از جات تکون **خوردی نخوردی**، **ها**. **می ری گم می شی**، اون وقت من باید جواب بی بی ات **رو بدم**».

دانش زبانی: **بفت**: شانس / **ها**: از اصوات جهت تنبیه و تذکر / **می ری**: می روی / **می شی**: می شوی
دانش ادبی: **میان حرف کسی پریدن**: کنایه از سفتن کسی را قطع کردن / **فوردی**: **نفوردی**: تضاد

اکبر آقا کامیونش را برد تو تعمیرگاه و با اهالی تعمیرگاه سلام و علیک کرد و بعد، ناشتایی خوردیم.

اکبر آقا لباس کار پوشید و با چند تا کارگر افتاد به جان کامیون و پایین آوردن موتورش. من هم سفرنامه به دست، **دور و برشان می پلکیدم**.

اهل کار نبودم. رفتم سر نوشتن سفرنامه. از کارگری که پیچ، شل می کرد؛ پرسیدم: «چهارباغ چه جور جاییه؟».

گفت: «چهارباغ جایی است که اسمش چهارباغه.» و پشت بندش هرهر بنا کرد به خندیدن و رفت **تو نخ شل کردن پیچ**.

داشتم کلافه می شدم. سفرنامه‌ام را باز کردم و گوشه تعمیرگاه بغل کامیون **قراضه** و به درد نخوری نشستم و نوشتم:

«مردم از همه جای دنیا برای دیدن آثار تاریخی اصفهان به این شهر رو می آورند و از کاشی کاری‌های زیبای آن لذت فراوان می برند. آب و هوای اصفهان بد نیست. دم صبح هوا سرد می شود اما همین که خورشید بالا می آید، هوا گرم می گردد. در اصفهان تعمیرگاه‌های فراوانی است که من خود یکی از آنها را دیده‌ام».

داشتم می نوشتم که کارگری آچار به دست از جلویم رد شد. پرسیدم: «آقا، چهل ستون چه جور جاییه؟».

گفت: «**چهل ستون**، **بیست** تا ستون بیشتر نداره، حالا چرا بهش می گن چهل ستون، خدا **عالمه**» و راهش را کشید و رفت.

دانش زبانی: **دور و بر**: اطراف / **می پلکیدم**: می پرفیدم / **عالمه**: دانا است
دانش ادبی: **چهل**: **بیست**: مراعات نظیر / **تو نخ کسی رفتن**: کنایه از توبه کردن

ظهر شد. صدای اذان می آمد. کار اکبر آقا تمامی نداشت. حوصله ام سر رفته بود. هرچه گوشه و کنار تعمیرگاه دیده بودم، توی سفرنامه ام نوشتم. حدود دو ساعت از ظهر رفته، فرستادند از قهوه خانه بغل تعمیرگاه دیزی آوردند. ناهار که خوردیم، توی سفرنامه ام نوشتم:

«دیزی های اصفهان خوشمزه است. گوشت فراوان دارد و چون در این شهر **غلات**، فراوان است، **نخود و لپه** و **سیب زمینی** زیادی در آن می ریزند. یک دانه سیب زمینی پخته برداشتم و گذاشتم توی جیبم که عصر پوست بکنم و نمک بزنم و بخورم. سیب زمینی بسیار درشتی است و این نشان می دهد که محصولات کشاورزی در اصفهان، **رونق** بسیار دارد».

بعد از ظهر، یک دفعه به فکرم رسید که بروم روی کامیون و از آنجا شهر را تماشا کنم. فکر خوبی بود. سفرنامه و کتاب جغرافی ام را برداشتم و آهسته رفتم روی کامیون اکبر آقا. تو باربند اتاقک جلوی کامیون نشستیم و شهر را نگاه کردم و **بنا کردم** به نوشتن:

دانش زبانی: **غلات**: یو، گندم / **رونق**: رواج، آبادانی

دانش ادبی: **نقد**، **لپه**، **سیب زمینی**: مراعات نظیر / **بنا کردن**: کنایه از شروع کردن

«من در بالای کامیون نشسته ام. آفتاب داغ تابستان به پس گردنم می تابد و سخت می سوزاند. اصفهان درختان **عظیمی** دارد که جلوی مناره ها و گنبدهای **خوش نقش و نگار** را می گیرند. اکنون از میان درختان می شود چند تا **گلدسته** و یک گنبد دید. گنبد، **فیروزه ای** است. یک کلاغ بزرگ و سیاه، نوک درختی نشسته بود و تاب می خورد. هیکل کلاغ جلوی گنبد را گرفته است. اگر کلاغ بپرد، گنبد را بهتر می توان دید. نمی دانم کله این گنبد را که می بینم، گنبد کدام مسجد است. عمارت عالی قاپو را نمی بینم. از اینجا سی و سه پل را نمی توان دید. آهان، کلاغ پرید. حالا گنبد را بهتر می بینم».

صدای خنده اکبر آقا و چند تا از کارگرا، از پایین آمد. قاه قاه می خندیدند. اکبر آقا صدایش را بلند کرد:

– «مجید خان، به نظرم مُخت عیب کرده. آخه دایی جون، هیچ کی تو این گرما **میره** اون بالا که کتاب بنویسه؟! بیا پایین دایی جون، آفتاب می خوره به مُخت **کار دستمون می دی**».

دانش زبانی: **عظیم**: بزرگ / **فوش نقش و نگار**: زیبا / **گلدسته**: مناره / **فیروزه ای**: آبی رنگ / **میره**: می رود

دانش ادبی: **کار دستمون می دی**: کنایه از دردرس و اتفاق

چاره ای نبود، سفرنامه را نیمه تمام گذاشتم و آمدم پایین و کتاب جغرافیا را باز کردم و از رویش توی سفرنامه ام نوشتم. جوری نوشتم که **انگار** خودم آن چیزها را دیده ام.

تا غروب همین جور **عَلَف** بودم و **نگاهم به دست اکبر آقا بود** که کارش کی تمام می شود. بالاخره کارش تمام شد. **دست و صورتش** را شست و لباس هایش را عوض کرد و گفت: «بریم مجید، تموم شد».

دانش زبانی: **انگار**: گویی، مثل این که / **عَلَف**: سرگردان، بیکار

دانش ادبی: **نگاهم به دست بود**: کنایه از منتظر بودم / **دست**، **صورت**: مراعات نظیر

خوشحال شدم. گفتم: «کجا بریم؟ ... اوّل بریم پل خواجه، بعد چهارباغ، بعد...» خندید و سرفه کرد و گفت: «ان شاءالله دفعه دیگه. خودت که دیدی عیالم مریضه، نمی‌تونم اینجا بمونم. دفعه دیگه که اومدیم اصفهان، همه جا رو با هم می‌گردیم، تو هم تو کتابت همه چیز رو می‌نویسی.» انگار یک سطل آب سرد ریختند سرم. جا خوردم و لب و لوجه‌ام رفت توهم. اکبر آقا رفت پشت کامیون نشست و من هم، ناچار، رفتم بغل دستش نشستم. از میان خیابان‌های اصفهان و از سی و سه پل رد شدیم و من می‌خواستم با چشم‌هام، در و دیوار شهر، سی و سه پل و دکان‌ها و درخت‌ها و هرچه را که می‌دیدم، بخورم. فرصت نوشتن نبود. جلوی دکان گز فروشی ایستادیم. هر کدام دوتا جعبه گز خریدیم و باز راه افتادیم. شب تا صبح رفتیم. روز بعد توی صفحه آخر سفرنامه‌ام نوشتم:

«عیب آثار تاریخی اصفهان این است که آنها را روی زمین ساخته‌اند و درختان بزرگ و سر به فلک کشیده و ساختمان‌های چند طبقه نمی‌گذارند آنها را از بالای کامیون دید. اگر چهارباغ و سی و سه پل را روی ستون‌های بلندی می‌ساختند، انسان بهتر می‌توانست آنها را ببیند. کسی که می‌خواهد به اصفهان بیاید، شایسته است یک دوربین قوی و بسیار بزرگ همراه بیاورد تا از دور بتواند کاشی‌های زیبای آثار تاریخی را ببیند. اگر کلاه پهن یا چتر با خود داشته باشد، آفتاب، پس گردن و کلاه او را نمی‌سوزاند. دیگر آنکه بهتر است تعمیرگاه‌های اصفهان را نزدیک آثار تاریخی بنا کنند تا اگر کسی در تعمیرگاه باشد، بتواند آنجا را خوب مشاهده نماید. دیگر آنکه، مردم اصفهان نگذارند درختان شهر تاریخی‌شان آن همه بلند شوند که جلوی آثار تاریخی را بگیرند و مانع دید جهان گردان شوند و از همه مهم‌تر اینکه به کارگرا و مسئولان تعمیرگاه‌های اصفهان گوشزد نمایند که حتماً از آثار تاریخی آن شهر زیبا دیدن کنند تا بتوانند جواب جهان گردان را بدهند و...».

به خانه که رسیدم گز و چای گذاشتم جلوم و جماعتی را دور خودم جمع کردم و افتادم به تعریف از اصفهان. سفرنامه‌ام را هم یواشکی برای بی بی خواندم و کلی کیف کرد.

بعدها، تو مدرسه، سر کلاس، از رفتن به اصفهان و دیدن آثار تاریخی و کوچه و پس کوچه‌ها و گوشه و کنار شهر تعریف‌ها کردم. تا اینکه بچه‌ها اسمم را گذاشتند «مجید اصفهانی» و هر وقت معلّم جغرافیمان می‌گفت: «بچه‌ها کی اصفهان رفته؟» می‌گفتم: «من» و بچه‌ها هم تصدیق می‌کردند.

خیلی تلاش کردم تا سفرنامه‌ام را چاپ کنم اما هیچ چاپخانه‌ای زیربار نرفت. هنوز هم آن سفرنامه را دارم.

دانش زبانی: عیال؛ همسر / گوشزد: یادآوری / جماعت: گروه

دانش ادبی: آب سرد ریختند سرم؛ کنایه از فبر ناگهانی شنیدن / با خوردم؛ کنایه از تعجب کردم / زیر بار نرفت؛ کنایه از

قبول نکردن

قصه‌های مجید، هوشنگ مرادی کرمانی (با اندک تغییر)

آزمون درس هشتم «زندگی همین لحظه هاست»

۱- مفهوم عبارت «عمر حقیقی را شناسنامه ما تعیین نمی کند» با کدام گزینه ارتباط بیشتری دارد؟

- (۱) سن هر کس مطابق با شناسنامه اوست
- (۲) هر کس با توجه به لیاقت خود از خدا عمر می گیرد
- (۳) زیستن همان فرصت هایی است که با رفتارهای زیبا می گذرد
- (۴) عمر واقعی همان لحظه هایی است که در پی «خوش بودن ها» هستیم

۲- همه ی گزینه ها به جز گزینه ی فعل اسنادی هستند.

- (۱) بود
- (۲) نوشت
- (۳) است
- (۴) شد

۳- بیت «با زبان عقربک می گفت عمر / می روم بشنو صدای پای من» بر چه مفهومی تاکید دارد؟

- (۱) بی وفایی عمر
- (۲) نابودی انسان
- (۳) گذشت عمر
- (۴) بی ثمری عمر

۴- کدام گزینه فعل «اسنادی» ندارد؟

- (۱) نگشت آسایشم یک لحظه دمساز
- (۲) من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج
- (۳) نگردد شاخک بی بن برومند
- (۴) فتاد از پای، کرد از عجز فریاد
- گهی از گریه ترسیدم گه از باز
- تو را آسودگی باید مرا رنج
- ز تو سعی و عمل باید زمن پند
- ز شاخی مادرش آواز در داد

۵- با توجه به بیت نقش دستوری کدام واژه نادرست است؟

- «گه از دیوار سنگ آمد، گه از در گهم سر پنجه خونین شد، گهی سر»
- (۱) سنگ: نهاد
 - (۲) سرپنجه: نهاد
 - (۳) خونین: مسند
 - (۴) سر: مسند

۶- املای کدام گزینه با توجه به معنای آن نادرست است؟

- (۱) عمارت: ساختمان
- (۲) قبور: مزارها
- (۳) غراضه: فرسوده
- (۴) بیتوته: شب جایی ماندن

۷- املای عبارات در کدام گزینه صحیح است؟

- (۱) بیماری و طنفر
- (۲) شوق و عتش مطالعه
- (۳) سعادت و ترغی
- (۴) قامت رعنا

۸- در کدام گزینه غلط املایی می بینید؟

- (۱) مصاحبت دوستان
- (۲) تأمل و فکر و عبرت
- (۳) محتاج نصیحت
- (۴) هیرت و اعجاب

۹- املای کلمات در کدام گزینه صحیح است؟

- (۱) غنیمت شمردن فرصتها
(۲) تعمّل و عبرت
(۳) اوقات ظلف شده
(۴) زیستن و حیاط

۱۰- کتاب «قصه های مجید» نوشته ی کیست؟

- (۱) محمدرضا کاتب
(۲) سید مهدی شجاعی
(۳) هوشنگ مرادی کرمانی
(۴) طاهره ایبد

۱۱- کدام گزینه با مفهوم «وقت طلاست» نزدیکی بیشتری دارد؟

- (۱) قدر وقت ار شناسد دل و کار نکند
(۲) بر نامده و گذشته بنیاد مکن
(۳) وقت گذشته را نتوانی خرید باز
(۴) در آسمان عمر، جوانی ستاره ای است
- بس خجالت که از این حاصل ایام بریم
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
مفروش خیره کاین گوهر پاک بی بهاست
یک بار بیشتر نکند در جهان طلوع

۱۲- کدام جمله فاقد کنایه است؟

- (۱) بنا کرد به خندیدن و رفت تو نخ شل کردن پیچ.
(۲) می خواستم سفر نامه ام را چاپ کنم اما هیچ چاپخانه ای زیر بار نرفت.
(۳) بی بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را تو خواب می بیند.
(۴) همین که از شهر بیرون رفتیم قلمم را از جیبم در آوردم.

۱۳- نسبت کلمه ی «قریب» به «غریب» و «نزدیک» به ترتیب مانند نسبت کلمه ی «ثواب» به

..... و است

- (۱) درست و پاداش
(۲) پاداش و صواب
(۳) صواب و درست
(۴) صواب و پاداش

۱۴- مترادف کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) بنیاد: پایه و اساس
(۲) حک کردن: نوشتن
(۳) مصاحبت: هم نشینی
(۴) غنیمت شمردن: سود بردن

۱۵- معنای صحیح واژه های «تردید، اثنا، وجد» در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) گمان، ابتداء، اندازه
(۲) گمان، میانه ها، شور
(۳) شک، میانه ها، اندازه
(۴) شک، ابتداء، هیجان

۱۶- نقش کلمه های مشخص شده در کدام گزینه متفاوت است؟

- (۱) آزاد خسته و بریده بریده گفت: آرام گیر.
- (۲) پیراهنش پاره پاره شده بود و از صورت و سینه اش خون می آمد.
- (۳) او دوان دوان از قلبم می آمد بیرون تا صندوقش را بر دارد.
- (۴) یواش یواش داشتم می فهمیدم که چه قدر می تواند بزرگ باشد.

۱۷- با توجه به شعر زیر، کدام گزینه صحیح است؟

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن | فردا که نیامده است فریاد مکن |
| بر نامده و گذشته فریاد مکن | حالی خوش باش و عمر بر باد مکن |
| (۱) شش فعل نهی دارد. | (۲) چهار فعل نهی و یک فعل امر دارد. |
| (۳) چهار فعل مضارع دارد. | (۴) یک فعل ماضی و چهار فعل امر دارد. |

۱۸- در ابیات زیر به همهی پیام‌ها اشاره می‌شود بجز:

- | | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن | فردا که نیامده است، فریاد مکن |
| برنامده و گذشته بنیاد مکن | حالی خوش باش و عمر بر باد مکن |
| (۱) نگران فردا نباش. | (۲) غم گذشته را مخور. |
| (۳) از امروزت خوب استفاده کن. | (۴) عمرت را صرف گذشته و آینده بکن. |

۱۹- در کدام گزینه واژه های متضاد دیده می شود؟

- (۱) اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید.
- (۲) سلامت و سعادت و ترقی برای شما نور چشمان آرزو می کنم.
- (۳) مقصود این نیست که دائما در کوشش و اضطراب باشید و آرام بر خود حرام کنید.
- (۴) این ها جزء زندگی است به خصوص اگر با تامل و فکر و عبرت همراه باشد.

۲۰- مفهوم «در تک و دو بودن» در کدام گزینه است؟

- (۱) در میان جمع تنها بودن
- (۲) به تنهایی تلاش کردن
- (۳) تلاش و تکاپو کردن
- (۴) گاهی تنها و گاهی با جمع بودن

۲۱- معنای واژه های «عیال، بیتوته، عازم» در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) خانواده - شب جایی ماندن -- مسافر
- (۲) همسر -- تنهاماندن -- مسافر
- (۳) خانواده -- شب جایی ماندن -- گرفتار
- (۴) همسر -- تنها ماندن -- گرفتار

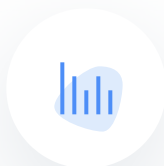
پاسخ آزمون درس هشتم «زندگی همین لحظه هاست»

سوال ۱: گزینه ۳
سوال ۲: گزینه ۲
سوال ۳: گزینه ۳
سوال ۴: گزینه ۴
سوال ۵: گزینه ۴
سوال ۶: گزینه ۳ قراضه
سوال ۷: گزینه ۴ (۱) بیماری و تنفر (۲) شوق و عتش مطالعه (۳) سعادت و ترقی (۴) قامت رعنا
سوال ۸: گزینه ۴ حیرت و اعجاب
سوال ۹: گزینه ۱ (۱) غنیمت شمردن فرصتها (۲) تأمل و عبرت (۳) اوقات تلف شده (۴) زیستن و حیات
سوال ۱۰: گزینه ۳
سوال ۱۱: گزینه ۳
سوال ۱۲: گزینه ۴
سوال ۱۳: گزینه ۴
سوال ۱۴: گزینه ۴
سوال ۱۵: گزینه ۳
سوال ۱۶: گزینه ۲ در گزینه ۲ مسند است و در سایر گزینه ها قید است.
سوال ۱۷: گزینه ۲
سوال ۱۸: گزینه ۴
سوال ۱۹: گزینه ۳ اضطراب، آرام
سوال ۲۰: گزینه ۳
سوال ۲۱: گزینه ۱



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد